

نظریه خلافت غیر معصوم از منظر امام خمینی علیه السلام و علامه مودودی *

حسین علوی مهر ** و سید بهادر علی زیدی ***

چکیده

هدف این نوشتار ارائه آرای دو متفکر عصر حاضر حضرت امام خمینی علیه السلام و سید ابوالاعلی مودودی درباره حکومت و ولایت می باشد.

در میان مسلمانان از جمله امام خمینی علیه السلام و علامه مودودی خلیفه و حاکم بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از طرف خداوند از مسلمانات است و اینکه بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چه کسی حاکم و خلیفه ولی امت می تواند باشد، بین مسلمانان اختلاف واقع شده است.

علامه مودودی و امام خمینی علیه السلام در این باره نظر متفاوتی ارائه کرده اند، مودودی نظریه خلافت غیر معصوم را ارائه می کند و در ذیل آیه ۵۵ سوره نور ﴿لَيْسَتْ خُلَفَاءُهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ قائل به استخلاف عموم مردم یعنی خلافت غیر معصوم می شود و می گوید که بعد از پیامبر، حاکم و خلیفه مردم انتخاب می کنند که غیر معصوم می باشد. ولی امام خمینی علیه السلام اصل را امامت و حق الهی قرار می دهند.

بنابراین برای بررسی و نقد نظریه خلافت غیر معصوم (حکومت و ولایت) در پرتو آیات و روایات از نظر مودودی و امام خمینی علیه السلام پژوهشی مستقل، یک امر ضروری به نظر می رسد.

واژگان کلیدی: قرآن، خلافت غیر معصوم، حکومت، ولایت، امام خمینی علیه السلام، علامه مودودی.

* . تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۲۲ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۸/۱۱.

** . دانشیار جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمية و پاره وقت مرکز پژوهشی قرآن کریم المهدی (نویسنده مسئول): halavimehr5@gmail.com.

*** . دانش پژوهش دکتری تفسیر تطبیقی جامعه المصطفی العالمية: bahaduraliqummi@yahoo.com.

مقدمه

حکومت، ولایت و رهبری جامعه یک ضرورت اجتناب ناپذیر جامعه بشری است و قرآن کریم چون کتاب هدایت و آیین زندگی بشر است، لذا از این موضوع مهم چشم پوشی نکرده است، بلکه در آیات متعدد در این راه گام برداشته و خلافت و امامت را بیان کرده است. علامه مودودی و امام خمینی علیه السلام در این باره (خلافت و امامت) نظر متفاوتی ارائه کرده‌اند، مودودی نظریه خلافت را ارائه می‌کند و قائل به استخلاف عموم مردم یعنی خلافت انسان می‌باشد. ولی امام خمینی علیه السلام اصل امامت را حق الهی قرار می‌دهند و معتقد به نصب امام و خلیفه هستند. از نظر امام خمینی علیه السلام خلافت و ولایت از شئون امامت است و امامت همان جانشینی پیغمبر اسلام است و باید آن را خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حکم خداوند تعیین نماید و تعیین هم کرده است. بین امامت و حکومت التزام نیست، بلکه ممکن است یک کسی ولایت و امامت داشته باشد ولی بر حکومت نباشد.

ابوالاعلی مودودی خلافت را جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌داند، بلکه جانشینی خداوند می‌داند، به خاطر آیه ۵۵ سوره نور. به نظر ایشان این آیه به دو مطلب کلیدی اشاره می‌کند:

۱. خلافت انسان نه حاکمیت انسان؛ ۲. خلافت عموم نه خلافت فرد، گروه یا قشر خاص.

مشروعیت حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نگاه هر دو متفکر از آن خدا است. ولی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر امام خمینی علیه السلام، مشروعیت حکومت امام و ولی فقیه هم از آن خدا می‌باشد. درحالی که مودودی مشروعیت حکومت را از عموم مردم می‌داند و قائل است که هر کس را امت انتخاب کند، همان شخص خلیفه و حاکم می‌شود.

از نظر امام خمینی علیه السلام رأی مردم در مشروعیت ولی فقیه هیچ نقشی ندارد، بلکه فقط در مقبولیت اقامه حکومت نقش دارد. ولی از نظر مودودی رأی مردم نقش آفرین است و رأی مردم خلیفه و حاکم را مشروعیت می‌بخشد.

خلیفه و خلافت

واژه «خلافت» و «خلیفه» از خلف است، خلف در کتاب‌های اهل لغت به معنای «نیابت» و جانشین آمده است. از کتاب لغت استفاده می‌شود که واژه خلیفه و خلافت یکی برای شخص معین (خلیفه) و دیگری برای مقام آن شخص (خلافت) به کار می‌روند، و بیشتر

لغوبین خلیفه را به معنای جانشین گرفته‌اند. لذا خلیل ابن احمد فراهیدی گفته است: «الخلیفة من استخلف مكان من قبله و يقوم مقامه» (فراهیدی، العین، ۱۴۰۹: ۲۶۷/۴)؛ خلیفه کسی است که جانشین کسی شود که پیش از او بوده و بر مقام و جایگاه او بنشیند. ابن اثیر می‌گوید: «الخلیفة من يقوم مقام الذاهب و یسد مسده» (ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث و الاثر، ۱۳۶۷: ۶۹/۲)؛ خلیفه کسی است که جانشین کسی شود که پیش از او بوده و بر مقام و جایگاه او بنشیند.

در «النهاية» آورده است: «الْخَلْفَ بالتحريك و سکون: کل من یجیء بعد مضي»، خلف با حرکت لام و سکون لام به معنای قائم مقام شدن کسی بعد از رفتن او است. راغب اصفهانی می‌گوید: «و الخلافة النيابة عن الغير، اما لغیبة المنوب عنه و اما لموته و اما لعجزه و اما لتشریف المستخلف و علی هذا الوجه الاخير استخلف الله اولیائه فی الارض، قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾ (فاطر / ۳۹)»، (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ۱۴۱۲: ۲۹۴، ماده خلف).

خلافت یعنی نیابت و جانشینی به جای دیگری که یا در غیاب و نبودن کسی است و یا به خاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می‌شود و یا به خاطر ناتوانی او از ادامه عمل و یا به دلیل شرافت و جانشینی می‌باشد. و بنابر معنای اخیر خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد. از معنای لغوی خلیفه می‌توان استنباط کرد که خلافت و جانشینی در دو فرایند زیر محقق می‌شود: الف) گروهی از کاری کنار روند و عده‌ای دیگر جانشین آنان شوند؛ ب) شخص یا گروهی تدبیر و اداره کاری را از سوی شخص یا گروهی بر عهده گیرند (طریحی، مجمع البحرین، ۱۳۶۷: ۵۰/۵).

در حقیقت از گفتار اهل لغت به این مطلب می‌رسیم که واژه خلیفه در نگاه ارباب لغت به معنای جانشین شدن از شخص ماقبل خود است به طوری که همه اموری که برای مستخلف بالأوصال وجود داشت پس از وی، بالتبع برای خلیفه و جانشین او نیز محقق می‌شود. مفسران و دانشمندان شیعه گاهی واژه خلیفه را به عنوان واژه عام بدون آن که جانشینی رسول خدا ﷺ در نظر داشته باشند، معنا کرده‌اند.

شیخ طوسی رحمه الله در این باره گفته است:

«سمى الخلیفة خلیفة من ذلك، لأنه خلف من كان قبله، فقام مقامه» (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، بی تا: ۱/۱۳۱)؛ خلیفه، خلیفه نام نهاده شده چون او جانشین کسی شده است که پیش از کسی بوده، پس خلیفه در جایگاه او (شخص قبل از خلیفه) قرار گرفته است.

اما در این میان بسیاری از دانشمندان شیعی تعریفی ارائه کرده‌اند که در آنان، با صراحت به جنبه الهی بودن مقام خلافت و در واقع انتصابی بودن آن از جانب خداوند تصریح شده است.

محمد جواد مغنیه در تعریف خلافت می‌گوید:

«الخلافة منصب الهی امرها بیدالله لا بید الناس» (مغنیه، الشیعة فی المیزان، ۱۳۹۹: ۱۶)؛

خلافت منصبی خدادادی است که امر آن مربوط به خداوند است نه بر مردم.

همچنین علامه میلانی در شرح «منهاج الکرامه» در تعریف خلافت گفته است:

«ان الخلافة منصب الهی کالنبوة فکما لا یراد من رسول الله من ادعی الرسالة او من قال الناس برسالتہ بل المراد من انتخابه الله لرسالته کذاک لا یراد من خلیفة رسول الله من ادعی الخلافة او من قال الناس بخلافته بل المراد من استخلفه الرسول» (المیلانی، شرح منهاج الکرامه، ۱۳۸۶: ۱/۲۳۸)؛ خلافت مانند نبوت منصب خدادادی است، همان گونه که اگر کسی ادعای رسالت کند یا مردم گویند او رسول است، مورد پذیرش نیست بلکه مراد از رسول کسی است که خداوند او را به رسالت خود برگزیده باشد، همچنین مراد از خلیفه نیز کسی نیست که خودش ادعای خلافت کند یا مردم گویند او خلیفه است، بلکه مراد کسی است که پیامبر او را به جانشینی خود معرفی کرده باشد.

و نیز علمای دیگر از جمله شیخ انصاری (شیخ انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۱۹: ۱/۱۲۶)، شیخ عبدالحسن (شیخ عبدالحسن، المناظرات فی الامامة، ۱۴۱۵: ۱۶)، دکتر تیجانی (تیجانی، لاکون مع الصادقین، بی‌تا: ۱۴۸)، آل عبدالجبار (آل عبدالجبار، الشَّهْبُ الثَّوَابِ، ۱۴۱۸: ۴۵)، طباطبایی محمد حسین (طباطبایی، المیزان، ۱۴۴۱: ۱/۱۷۷) رویکرد منصب الهی بودن خلافت را دارند.

بنابراین انتخاب خلیفه پیامبر، مانند انتخاب خود پیامبر از عهده مردم خارج بوده و هر دو در اختیار خداوند است.

بعد از بیان تعریف‌هایی که از طرف دانشمندان شیعه ارائه شده است، به تعریف‌هایی اشاره می‌شود که از طرف دانشمندان اهل سنت ارائه شده است. مثلاً: جناب تفتازانی می‌گوید:

«خلافتهم ثابتة ای نیابتهم عن رسول الله ﷺ فی اقامة الدین بحیث یجب علی كافة الامم الاتباع»

(تفتازانی، شرح العقائد النسفیة، بی‌تا: ۲۲۹)؛ خلافت یعنی نیابت آنان (خلفا) از پیامبر در به پا داشتن دین ثابت است به گونه‌ای که بر تمام مردمان پیروی از آنان واجب می‌باشد.

ابن خلدون نیز در تعریف خلافت گفته است:

«و الخلافة هي حمل الكافة على مقتضى النظر الشرعي في مصالحهم الاخرويه والدنيويه»
 (ابن خلدون، مقدمه، ۱۴۲۴: ۲۰۴)؛ خلافت عبارت است از واداشتن همگان بر طبق خواهش شرع در مصلحت دنیوی و اخروی مردم.

در جمع بندی تعاریفی که از شیعه و اهل تسنن ارائه شد، می توان چنین برداشتی را ارائه نمود که واژه خلیفه در تعرف هایی که امامیه ارائه نموده اند، به دو صورت تعریف شده است یعنی تعریف عام و تعریف خاص با رویکرد الهی، در تعریف عام تنها به جانشینی کسی از دیگری معنا شده است. و در واقع امامیه معنای لغوی آن را در تعریف اصطلاحی آن وارد نموده است و به آن اکتفا کرده اند و در تعریف خاص با رویکرد الهی آن را یک منصب الهی می دانند و آن را معادل امامت می دانند، همانطور که از تعریف محمد جواد مغنیه و علامه میلانی استفاده می شود و می گویند که حکومت یکی از شئون آن می باشد. اما علمای عامه منظور از جانشینی که در تعریف خلیفه آورده اند، را جانشین از پیامبر ﷺ می دانند. نیز خلیفه را به معنای حکومت و سلطنت و پادشاهی عمومی در امور دینی و دنیوی می دانند.

فی الواقع می توان گفت اهل سنت همان مفهومی را که از امام ارائه و تبیین کرده اند را در معنای خلیفه نیز اراده نموده اند و هر دو واژه (امام و خلیفه) را برای یک عنوان در نظر گرفته اند.

خلافت از نظر امام خمینی (ره)

حضرت امام خمینی (ره) در مورد خلافت، دو معنای اصطلاحی متفاوت بیان می کنند و می فرمایند:

«واژه خلافت دارای دو معنای اصطلاحی متفاوت است که هر یک در مورد خاص به کار می رود».

۱. خلافت تکوینی الهی که ویژه برجستگان از اولیاء خاص اوست. مانند پیامبران مرسل و

امامان پاک و مطهر اسلام ﷺ

۲. خلافت اعتباری و قراردادی همچون انتصاب امیر المومنین توسط رسول اکرم ﷺ به عنوان خلیفه مسلمانان و یا انتخاب دیگری و دیگری برای خلافت (خمینی (ره)، شئون و اختیارات ولایت فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، ۱۳۶۵: ۳۴-۳۵). اگر پیامبر اکرم ﷺ خلیفه تعیین نکند، «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مائده/ ۶۷)؛ رسالت خویش را به پایان نرسانده است (خمینی (ره)، ولایت فقیه، ۱۳۹۴: ۱۸).

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه خلافت را یک منصب الهی می‌دانند و در زمان حضور ائمه معصومین علیهم السلام فقط ائمه اهلبیت علیهم السلام را خلیفه خدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند و در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه علمای عادل را مصداق خلیفه می‌دانند. و برای اثبات ادعای خود از روایات استفاده می‌کنند که ما اینجا به آن اشاره می‌کنیم.

مرسله شیخ صدوق

از نظر امام خمینی رحمته الله علیه از روایاتی که دلالتش اشکال نیست این روایت است (همان، ۵۹). قال امیر المؤمنین علیه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اَللّٰهُمَّ اَرْحَمْ خُلَفَايَ (ثَلَاثُ مَرَّاتٍ) قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِيْنَ يَأْتُوْنَ مِنْ بَعْدِي، يَرُوْنَ حَدِيثِيْ وَ سُنَّتِيْ فَيَعْلَمُوْنَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۱۴: باب ۸، حدیث ۵۰)؛ امیر المومنین می‌فرماید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا! جانشینان مرا رحمت کن» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیامبر خدا! جانشینان شما چه کسانی هستند. فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند و آن را پس از من به مردم می‌آموزند».

دلالت حدیث

امام خمینی رحمته الله علیه در ذیل این حدیث می‌فرماید: این حدیث قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند، شامل نمی‌شود؛ و نمی‌توان گفت بعضی از محدثین خلیفه‌اند و علوم اسلامی تعلیم می‌دهند. بلکه حدیث کسانی را شامل می‌شود که علوم اسلامی را گسترش می‌دهند و احکام اسلام را بیان می‌نمایند و مردم را تربیت می‌کنند، همانطور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام احکام اسلام را نشر و بسط می‌کردند، حوزه درس داشتند و چندین هزار نفر در مکتب آنانی استفاده علمی کردند و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند، معنای «يَعْلَمُونَهَا النَّاسُ» همین است. مسلمانان، مخصوصاً علمای اسلام موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

دلالت حدیث بر ولایت فقیه

اما دلالت حدیث شریف بر ولایت فقیه نباید جای تردید باشد؛ زیرا خلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است، و جمله «اَللّٰهُمَّ اَرْحَمْ خُلَفَايَ» دست کم از جمله «عَلَيَّ خَلِيفَتِي» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۳۸/۹۸، حدیث ۱۶، ۱۸، ۳۶، ۴۷...) ندارد. و معنای خلافت در آن غیر معنای خلافت در دوم نیست.

سپس ایشان در توضیح این مطلب می فرمایند: جمله «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنَ بَعْدِي يَرُؤُونَ خَلِيفَتِي» معرفي خُلَفَا است، نه معنا خلافت؛ زیرا معنا خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد؛ و سائل نیز معنای خلافت را نپرسید؛ بلکه اشخاص را خواست معرفي فرماید و ایشان با این وصف معرفي فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جمله «عَلَيَّ خَلِيفَتِي» یا «الْأئِمَّةُ خُلَفَائِي» (شیخ صدوق، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، بی تا: ۴/۱۳۲، حدیث ۴۵۷؛ همان، اکمال الدین، ۱۴۰۵: ۲۵۳، حدیث ۳) مسئله گویی نفهمیده، و استدلال برای خلیفه و حکومت ائمه به آن شده است. لیکن در جمله «خلفائی» که رسیده اند توقف نموده اند. و این نیست مگر به واسطه آن که گمان کرده اند خلافت رسول الله محدود به حد خاصی است، یا مخصوص به اشخاص خاصی، و چون ائمه علیهم السلام، هر یک خلیفه هستند، نمی شود پس از ائمه علماء فرمانروا و حاکم و خلیفه باشند؛ و باید اسلام بی سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد! و حدود و ثغور اسلام دستخوش اعدای دین باشد! و آن همه کجروی رائج شود که اسلام از آن بری است (خمینی رحمته الله، ولایت فقیه، ۱۳۱۴: ۵۹-۶۷).

عدم انحصار «خلفا» در امامان معصوم علیهم السلام

ممکن است کسی در این روایت خیال کند که مقصود از «خلفا» در این روایت فقط ائمه معصومین علیهم السلام هستند. امام خمینی رحمته الله خودش به این توهم توجه کرده، جواب می دهند که «اما توهم بعضی، مبنی بر آنکه مراد از «خلفا» فقط امامان معصوم علیهم السلام است، در نهایت سستی و ضعف است. زیرا تعبیر از «ائمه» به «روایات حدیث» هرگز دیده نشده است و در لسان احادیث اصلاً معمول نیست، چرا که آنان گنجینه های علم خداوند تعالی هستند؛ آنان از ویژگی های والایی برخوردارند و هرگز درخور شأن و مرتبت بلند آنان نیست که، در مقام اشاره، آنان را با تعبیر «راویان حدیث و سنت» یاد کنیم. اصولاً، اگر مقصود نبی مکرم از خلفا، تنها امامان معصوم علیهم السلام بود، می فرمود «علی و فرزندان معصوم وی»، نه اینکه آنان را با عنوانی یاد کند که شامل تمام علما شود» (خمینی رحمته الله، شئون و اختیارات ولی فقیه، ۱۳۶۵: ۳۹).

بررسی و تحلیل

با توجه به مطالب یاد شده در می یابیم که حضرت امام خمینی رحمته الله کسانی که فقط نقل احادیث می کنند و از خود رأی و فتوی ندارند یا بعضی از محدثین را مشمول این حدیث نمی دانند. بلکه از نظر ایشان کسانی مشمول این حدیث می شوند که علوم اسلامی را گسترش می دهند و احکام اسلام

را بیان می‌کنند و مردم را تربیت می‌کنند. به نظر می‌رسد از نظر ایشان علما و فقها در حقیقت وظیفه رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام را بر عهده دارند و چون رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام فقط احیای بیان نمی‌کردند، بلکه مردم را تربیت نیز می‌کردند، حوزه درس داشتند و هزاران نفر را برای اداره جامعه آماده می‌کردند؛ لذا آنان نیز باید وظائف رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام را انجام بدهند.

از نظر امام خمینی رحمه الله دلالت این حدیث بر ولایت فقیه جای تردید نیست زیرا از نظر ایشان خلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است. چون ایشان جمله «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي» را که در روایت ذکر شده آمده است؛ دست کم از جمله «عَلَيَّ خَلِيفَتِي» (بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۹۸/۳۸، حدیث ۱۶، ۱۸، ۳۶، ۴۷...) که در روایت دیگر آمده است؛ نمی‌دانند، بلکه هر دو جمله را به یک معنا می‌دانند.

استدلال امام خمینی رحمه الله از جمله «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُونِ حَدِيثِي» که در روایت آمده، خوب است که مقصود در روایت، معرفی خُلَفَا است، نه معنای خلافت؛ ایشان اشاره به ماجرای صدر اسلام می‌کنند که معنای خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد؛ و سائل نیز معنای خلافت را نپرسید؛ بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. لذا جای تعجب است که هیچ کس از جمله «عَلَيَّ خَلِيفَتِي» یا «الْأئِمَّةُ خُلَفَائِي» (صدوق، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، بی تا: ۴/ حدیث ۱۳۲، حدیث ۴۵۷؛ همان، اکمال الدین، ۱۴۰۵: ۲۵۳، حدیث ۳) مسئله گویی نفهمیده، و استدلال برای خلیفه و حکومت ائمه به آن شده است. لیکن در جمله «خُلَفَائِي» که رسیده‌اند توقف نموده‌اند. ایشان با بیان توضیح این مطلب به این نتیجه می‌رسند که این روایت بر خلافت و ولایت و حکومت علمای اسلام در زمان غیبت دلالتش واضح است.

سپس حضرت امام خمینی رحمه الله رفع یک ابهام می‌کنند و بیان می‌کنند که مقصود روایت از «خُلَفَا» فقط ائمه معصومین علیهم السلام نیستند. زیرا اگر مقصود نبی مکرم از خلفا، تنها امامان معصوم علیهم السلام بود، می‌فرمود «علی و فرزندان معصوم وی»، نه اینکه آنان را با عنوانی یاد کند که شامل تمام علما شود.

روایت سلیمان بن خالد

«و عن عدة من اصحابنا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ، فَإِنَّ الْحُكُومَةَ

إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، لِنَبِيِّ (كَتَبِي)، أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ (كَلِينِي)، الْكَافِي، بِي تَا: ٧/ ٤٠٦، صدوق، من لا يحضره الفقيه، بِي تَا: ٣/ ٤، حديث ٧؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ١٤١٤: ١٧/ ٢٧).

امام می‌فرماید: «از حکم کردن (دادرسی) پرهیزید، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیامبر است یا وصی پیامبر».

دلالت حدیث

ملاحظه می‌کنید کسی که می‌خواهد حکومت (دادرسی) کند:

اول. باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می‌نمود.

دوم. این که عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت یعنی قوانین و آئین دادرسی اسلام را نمی‌دانست حق قضاوت ندارد.

سوم. این که باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می‌فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافتی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی، دین شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد، دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت (به حسب تعیین امام علیه السلام) داراست. آن گاه امام علیه السلام حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنا بر این، آن مجهول از این معلوم به دست می‌آید که «فقیه» وصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس الملة می‌باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد (خمینی رحمته الله، ولایت فقیه، ۱۳۹۴: ۸۱-۸۳).

بررسی و تحلیل

امام خمینی علیه السلام از این روایت بر حکومت ولی فقیه به خوبی استدلال کرده‌اند. ایشان سه مطلب مهم را از این روایت استخراج کرده‌اند: کسی که عهده دار حکومت می‌شود باید این سه ویژگی را داشته باشد. اول اینکه امام باشد، دوم اینکه عالم باشد و سوم اینکه عادل باشد. ایشان به این نکته خوب هم اشاره کرده‌اند، که واژه امام در این روایت در معانی لغوی آمده است نه در معنای اصطلاحی‌اش؛ چون اگر معنای اصطلاحی امام مقصود بود قید «عالم» و «عادل» بیان نمی‌شد بلکه در این صورت قید زاید می‌شد.

امام خمینی علیه السلام در حقیقت برای اثبات حکومت ولی فقیه از این روایت به خوبی و منطقی استدلال می‌کنند. قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. و این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست. از نظر ایشان منصب قضا فقط برای فقیه عادل است و چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی، دین شناس به تمام معنای کلمه باشد. پس فقیه عادل چون نبی نیست پس وصی نبی و جانشین او هست و در عصر غیبت امام المسلمین و حق قضا و حکومت را دارد. پس امام خمینی علیه السلام از روایت هم خلیفه بودن فقیه عادل و هم منصوب بودن از طرف امام معصوم علیه السلام را استنباط می‌کنند.

خلافت از دیدگاه ابوالاعلی مودودی

مودودی در مورد خلافت دیدگاه خاص خود را ارائه می‌کند. ایشان اول در پرتوی آیات قرآن کریم حاکمیت علی الاطلاق خداوند را اثبات می‌کند.

خلافت حاکمان

ایشان بعد از اینکه نتیجه گرفت؛ در اسلام حاکمیت به طور کامل مختص به خداوند متعال است، پرسشی را مطرح می‌کند و آن اینکه؛ جایگاه کسانی که در دنیا برای نفوذ قوانین شریعت قیام می‌کنند چیست؟ به نظر ایشان پاسخ این پرسش روشن است؛ آنها نائب خداوند و خلیفه او هستند (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۱۰: ۱۲۸).

مودودی می‌گوید: از نگاه قرآن صورت درست حکومت انسانی فقط این است که ریاست، فوقیت قانونی خدا و رسول را قبول کرده در حق آن از حاکمیت دست بردارد و در تحت حاکم حقیقی، حیثیت «خلافت» را قبول کند. در این صورت تمام اختیاراتش خواه

سید ابوالاعلی مودودی برای اثبات نظریه «خلافت جمهور» از آیه قرآن کریم استدلال می‌کند که به مومنین: نیکوکار را وعده خلافت می‌دهد (مودودی، خلافت و ملوکیت، ۲۰۱۵: ۳۷).

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ، كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (نور/ ۵۵)؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد».

توضیح دلیل

به نظر ایشان این آیه به دو مطلب کلیدی اشاره می کند.

۱. خلافت انسان نه حاکمیت انسان؛ ۲. خلافت عموم نه خلافت فرد، گروه یا قشر خاص.

«این آیه قرآن نظریه سیاسی اسلام را به طور کامل تبیین می کند و حاوی دو نکته مهم است؛ ۱. اسلام به جای «حاکمیت sovereignty» واژه «خلافت vicegerency» را به کار می برد. چون در اسلام حاکمیت فقط از آن خدا است و هر کس که طبق دستورات اسلام در زمین حاکمیت را به دست گرفت، او باید خلیفه خدا باشد و مجاز است که تنها اختیارات تفویض شده را اعمال کند.

۲. دومین نکته قابل توجه در آیه قرآن این است که وعده خلافت برای همه مومنان است. نه گفت که فرد خاصی از آنها را خلیفه تعیین می کنم. از اینجا به دست می آید که همه مؤمنان دارای ویژگی خلافت اند» (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۱۰: ۱۲۸، ۲۹۵، ۳۳۸). سپس مودودی می گوید:

«یکی از مبنای نظام سیاسی اسلام اینست که همه مسلمانان به عنوان یک مجموعه دارای خلافت الهی هستند و همین مبنا زیر بنای جمهوریت در اسلام است. همان طور که مبنای جمهوریت در نظام های غیر اسلامی حاکمیت عمومی مردم شناختند، در نظام جمهوری اسلامی خلافت اجتماعی مبنای این نظام قرار گرفته است.

این حاکمیت محدود که آن را خلافت می گویند، متعلق به شخص یا گروه خاص نیست بلکه متعلق به همه مسلمانان به طور عمومی است و مستلزم آنست که حکومت باید با رضای مردم شکل بگیرد، با مشورت مردم فعالیت کند و تا وقتی که مردم خواستند حکومت کند. به همین علت ابوبکر راضی نبود که او را خلیفه خدا بنامد چون خلافت مستقیما به او تعلق نگرفته بود بلکه خلافت از آن امت بود. در خلافت جایگاه واقعی او این بود که مسلمانان با اختیار خویش این منصب را به او واگذار کرده بودند» (همان، ۳۳۹).

بررسی نظریه مودودی

اول. خلط بین خلیفه به معنای عام و به معنای خاص

جناب مودودی با استدلال از آیه ۵۵ سوره نور، گفته است که مقصود از خلافت در اینجا خلافت عموم است نه خلافت فرد، گروه یا قشر خاص.

به نظر می‌رسد جناب مودودی دانسته یا ندانسته بین معنای خلیفه در آیات به معنای عام و به معنای خاص خلط کرده است. همچنان که واژه خلیفه به معنای جانشینی خداوند در قرآن به دو معنا به کار رفته است: یکی به معنای جانشینی عام و برای استفاده از نعمت‌های خداوند در زمین و دوم به معنای جانشینی خاص و دارای مقام و منصب الهی که از آثار آن داشتن ولایت و حق تصرف در امور دیگران است تا در سایه رهبری آنان احکام و قوانین الهی از تغییر و تحریف محفوظ ماند و بر این اساس است که وجود آن خلفای الهی برای همیشه در روی زمین به عنوان حجت الهی و هدایت‌گر انسان‌ها لازم است و از طرف دیگر برای همه واجب است که با آنان مخالفت نورزیده و فرمانبردار آنان باشند.

دوم. منصب خلافت برای افراد خاص

جناب مودودی یا از آیات و روایات چشم‌پوشی کرده است که خلافت را یک منصب الهی قرار داده، برای افرای خاص اعلان کرده است، یا از آنها بی‌خبر بوده است. مثلاً:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص/ ۲۶)؛ «ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن».

از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

«لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة ويكون عليهم اثنا عشر خليفة كلهم من قرش» (بخاری، صحیح مسلم، ۱۴۲۲: ۴/۶؛ متقی هندی، کنز العمال، بی تا: ۳۲/۱۴)؛ «پیوسته دین اسلام تا روز قیامت پابرجا خواهد بود دوازده خلیفه که همه از قریش هستند بر مردم خلافت خواهند کرد».

ده‌ها روایات دیگر با همین مضمون در منابع شیعه و اهل تسنن نقل شده است که برای اطلاع بیشتر به این منابع مراجعه شود:

«مسند احمد، ۱۰۶/۵ به بعد؛ کنز العمال، ۳۲/۱۲ به بعد؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ۶۱۸/۳؛ معجم کبیر طبرانی، ۱۹۵/۲؛ فتح الباری، ۲۱۱/۱۳؛ عیون اخبار الرضا، ۵۴/۲ به بعد؛ خصال صدوق، ۲۳۵/۲ به بعد؛ الطرائف، سید بن طاووس، ۱۷۰ و ده‌ها منبع دیگر از شیعه و سنی».

از ابو سعید خدری نقل شده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «الخلفاء بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسين» (بحرانی، الانصاف، بی تا: ۱۶۳)؛ جانشینان پس از من دوازده نفرند و نه نفر از صلب حسین ﷺ هستند.

از جهت پیشینه شناسی، واژه «خلیفه» برای علی بن ابی طالب ﷺ هم‌زمان با ابلاغ رسالت بازگو شده است که بهترین گواه در این زمینه حدیث مشهور یوم الدار است و در اینجا به تناسب بحث مفهوم شناسی و کاربردی واژه «خلیفه» تنها به این مطلب اشاره می‌شود که پیامبر ﷺ در این حدیث با اشاره به علی ﷺ فرمود:

«ان هذا اخي ووصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا و اطيعوا»؛ این برادر من و وصی من و جانشین من میان شما است از او فرمان برید و به دستورش گوش فرا دهید. بزرگان بنی هاشم از آنجا با تمسخر بلند شده، به ابو طالب گفتند: «فرزند برادرت می‌گوید از فرزند خردسالت پیروی کنید» (طبری، تاریخ طبری، بی تا: ۳۱۹/۲؛ ابن اثیر، الكامل، ۱۳۶۷: ۴۲/۲).

درباره این حدیث توجه به امور ذیل ضرورت دارد: در این حدیث، واژه «خلیفتی فیکم» با صراحت نقل شده که همان جانشینی آن حضرت را می‌رساند که از نظر تاریخی دوشادوش رسالت مطرح شده است. از واژه «فاسمعوا و اطيعوا» به دست می‌آید که آن خلیفه مانند خود حضرت واجب الطاعت است.

از واکنش ابتدایی بنی هاشم که به ابو طالب خطاب کردند، فرزند برادرت به تو دستور داده است که از فرزند خود (علی) اطاعت کنی، نیز همین واجب الطاعت بودن به دست می‌آید.

سوم. عدم وعده خلافت برای همه مؤمنان

جناب مودودی از آیه ۵۵ سوره نور استفاده کرده می‌گوید که وعده خلافت برای همه مومنان است نه برای فرد خاص، گروه یا قشر خاص.

در نقد این دیدگاه گفته می‌شود آنچه از سیاق آیه شریفه به دست می‌آید، صرف نظر از مسامحه‌هایی که چه بسا بعضی از مفسرین در تفسیر آیات قرآنی دارند، این است که بدون شک آیه شریفه درباره بعضی از افراد امت است نه همه امت و نه اشخاص معینی از امت، و این افراد عبارتند از کسانی که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بوده باشند، و آیه نص در این معنا

است، و هیچ دلیلی نه در الفاظ آیه و نه از عقل که دلالت کند بر اینکه مقصود از آنان تنها صحابه رسول خدا، و یا خود رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشد نیست، و نیز هیچ دلیلی نیست بر اینکه مراد از «الذین» عموم امت بوده، و اگر وعده در آیه متوجه به طایفه مخصوصی از ایشان شده به خاطر صرف احترام از آنان یا عنایت بیشتر به آنان بوده باشد، زیرا همه این حرف ها سخنانی خود ساخته و بی دلیل است (طباطبایی، تفسیر المیزان، بی تا: ۲۱۴/۱۵).

پس بنابر این مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» انسان های صالح و شایسته چه کسانی هستند؟ در مجمع البیان (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۲: ۷/۱۵۲) در ذیل آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...» گفته است: از اهل بیت روایت شده که منظور مهدی از آل محمد ﷺ است.

و نیز گفته است: عیاشی به سند خود از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که وقتی این آیه را تلاوت کرد، فرمود: به خدا سوگند ایشان شیعیان ما اهل بیت هستند، که خدا این وعده خود را در حق ایشان به وسیله مردی از ما برآورده می کند، و او مهدی این امت است، و او کسی است که رسول خدا ﷺ درباره اش فرمود: «اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدا آن روز را آن قدر طولانی می کند تا مردی از عترتم قیام کند، که نامش نام من است، زمین را پر از عدل و داد کند، آن چنان که پر از ظلم و جور شده باشد» و نظیر این روایت از ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام نقل شده.

سپس مودودی به نظریه «خلافت عمومی» می پردازد و معتقد است که این خلافت الهی به تمام کسانی که حاکمیت الهی را پذیرفتند تعلق می گیرد (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۱۰: ۳۳۸، ۳۳۹). به نظر می رسد اینجا مودودی نظریه رسمی و قدیمی اهل سنت را که قرشی بودن خلیفه را یکی از شرایط خلافت می داند، دور می زند. شاید یکی از دغدغه های مودودی نظریه امامت و ولایت هم هست که طبق آن شیعه اعتقاد دارند، که امامت و خلافت منحصر در خاندان اهل بیت علیهم السلام است.

چهارم. ردّ نظریه خلافت بر مبنای جمهور

جناب مودودی برای اثبات نظریه خود «خلافت جمهور» از آیه ۵۵ سوره نور استفاده کرده است ولی شاید به آیاتی از قرآن کریم توجه نکرده است که در آنها، خداوند متعال در تعیین منصب الهی نظر جمهور را رد کرده است. مناسب به نظر می رسد که شواهدی از آیات در اینجا مطرح کنیم:

الف) خداوند متعال وقتی آدم علیه السلام را بنابر حکمت خود برای خلافت خود معین کرد، آن وقت فرشتگان صدای اجماع بلند کردند.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/ ۳۰).

وقتی فرشتگان اجماعاً صدا را بلند کردند، خداوند آنان را این گونه جواب داد: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» با این بیان آنان را ساکت کرد. و اعلام کرد که من در تعیین خلیفه هیچ اجماعی را قبول ندارم. حتی اجماع فرشتگان که معصوم هم بودند. و همه آنان را به تسلیم امر خود، امر کرد.

ب) ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/ ۲۴۷)؛ «و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است». گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!». گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است».

مطابق این آیه انتخاب طالوت به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله (قد بعث) (برانگیخت) اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که حوادث غیر منتظره‌ای، طالوت را به شهر آن پیامبر علیه السلام و مجلس او کشانید، و این انتخاب الهی صورت گرفت، ضمناً از تعبیر "ملکا" چنین بر می‌آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود بلکه زمامدار کشور هم بود.

از اینجا مخالفت شروع شد، گروهی گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد ﴿قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ﴾.

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر علیه السلام کردند، و با اینکه او تصریح کرده بود، انتخاب طالوت از طرف خداست، آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم، زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم، نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلاً در شرح داستان آمده، طالوت جوانی از یک قبیله گمنام بنی اسرائیل و از نظر مالی یک کشاورز ساده بود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می‌کند "گفت خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده ﴿قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾".

اینکه می‌بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این است که از نظر هوش و فرزانی و علم، پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۱۳۷۷: ۲/ ۲۳۸).

بنابراین، در این آیه هم رأی جمهور در مقابل انتخاب الهی را رد کرده است.

(ج) ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (نساء/ ۵۹). هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید!

هر سرپرست باشعور و عاقلی که دنیا را ترک می‌کند برای بازماندگان خود یک کسی را به عنوان سرپرست نامزد می‌کند تا بعد از او بین اقوامش نزاع ایجاد نشود. پس نبی مکرم که برای هدایت تمام جامعه انسانی مبعوث شده بود چطور ممکن است بدون اینکه کسی را بعد از خود به عنوان سرپرست مردم معین کند، از دنیا برود؟

مسئله خلافت هم چون یک مسئله نزاعی است، اگر نبی مکرم خود این مشکل را حل کند، نزاعی به وجود نخواهد آمد. وگرنه بین مردم نزاعی به وجود می‌آید.

پس بنابر این به جای اینکه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) این مسئله را بدون حل از دنیا برود و بر جمهور رها کند، معقول به نظر نمی‌رسد.

شرائط خلیفه از نظر امام خمینی (علیه السلام)

امام خمینی (علیه السلام) معتقد است که خلافت مانند نبوت یک منصب الهی است و خلافت در طول نبوت پیامبر اسلام قرار می‌گیرد، لذا بعضی از شرائطی که برای نبی هست، برای خلیفه‌اش هم ضروری است؛ ما در اینجا به آن شرائط اشاره می‌کنیم.

انتصاب از جانب خدا

اولین شرطی که حضرت امام خمینی (علیه السلام) برای خلیفه قرار می‌دهند، این است که خلیفه باید از طرف خداوند منصوب شده باشد و اگر کسی از خود مدعی خلافت شود و گروهی از مردم او را به عنوان خلیفه قبول هم کنند ولی نمی‌تواند از این راه خلیفه خدا و رسول باشد.

حضرت امام خمینی علیه السلام می فرماید: ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است.

امام خمینی علیه السلام در اینجا به این نکته اشاره می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در موارد متعددی بر جانشینی حضرت علی علیه السلام تصریح فرموده است؛ از جمله در حدیث یوم الدار (روز دعوت خویشاوندان)، حدیث منزلت (جانشینی علی علیه السلام پیامبر را در جنگ تبوک)، واقعه غدیر خم و حدیث ثقلین (خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ۱۳۹۴: ۱۷).

امام خمینی علیه السلام بعد از بیان این مطلب می فرماید: اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه تعیین نکند، ﴿فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده/ ۶۷)؛ رسالت خویش را به پایان نرسانده است (خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ۱۳۹۴: ۱۸).

در جای دیگر ایشان می فرماید: اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلافت را عهده دار شد، به امر خداوند خداوند تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است: «خليفة الله في الارض». نه این که به رأی خود حکومت تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از این که احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدیدالعهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری قانون خدا بود (خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ۱۳۹۴: ۴۳).

امام خمینی علیه السلام اشاره به واقعه غدیر خم به دنبال نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ ای پیامبر آنچه را بر تو از پروردگارت فرو فرستاده شده برسان، و اگر این کار را انجام ندهی پیامش را نرسانده ای، (مائده/ ۶۷) بیان می کند و اثبات می کند که خلافت یک منصب الهی است.

بنابراین از کلمات امام خمینی علیه السلام هم به دست می آید که خلیفه را باید خداوند تعیین کند نه کسی دیگر حتی نبی هم نمی تواند خلیفه را تعیین کند، چون در سوره بقره آیه ۳۰ می خوانیم: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ هنگامی که پروردگار تو، به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.

می‌توان گفت درست است که «خلیفه» در لغت به معنای جانشین است ولی در اصطلاح به معنای حاکم می‌باشد، بنابراین منظور از خلافت آدم حاکمیت او در روی زمین است و دیگر جانشینی و جایگزینی مطرح نیست همانگونه که در آیه زیر به همین معناست: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص/ ۲۶) ای داود ما تو را در زمین حاکم قرار دادیم پس میان مردم با حق حکم کن.

نبی فقط اعلان کننده است نه تعیین کننده، لذا ایشان می‌فرمایند: حضرت رسول اکرم ﷺ هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است؛ قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و رئیس و رئیس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم ﷺ هم به حکم خدا است که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾؛ «از پیامبر پیروی کنید». پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوالامر» نیز به حکم الهی است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء/ ۵۹). رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم ﷺ، در حکومت و قانون الهی هیچ‌گونه دخالتی ندارد؛ همه تابع اراده الهی هستند (خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۹۴: ۴۴).

۲ و ۳. علم به قانون و عدالت

امام خمینی (ره) علاوه بر شرط مذکور، همان شرائطی که برای زمامدار ضروری می‌دانند، برای خلیفه هم لازم و ضروری می‌دانند و می‌گویند: پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت. چنان‌که پس از رسول اکرم ﷺ وقتی در آن‌کس که باید عهده‌دار خلافت شود اختلاف پیدا شد، باز در این که مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ‌گونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد، فقط در موضوع بود.

سپس می‌گویند: «قانون‌دانی» و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چنان‌که اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند، شایستگی خلافت را پیدا نمی‌کند. آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم ﷺ و ائمه (علیهم‌السلام) درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده، این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند؛ یعنی قانون‌دان باشد؛ و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد (خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۹۴: ۴۸).

از سخنان امام خمینی علیه السلام هم به دست می‌آید که خلیفه را خداوند متعال تعیین می‌نماید و کسی که خلیفه خدا باشد باید علم به قانون داشته باشد و هم عدالت داشته باشد. چون اگر کسی خلیفه باشد که علم به قانون نداشته باشد، نمی‌تواند درست قضاوت کند. نیز کسی که عدالت نداشته باشد اموال مردم را غارت می‌کند و به مردم ظلم می‌کند.

به نظر می‌رسد ایشان این دو شرط را از قرآن کریم هم الهام گرفته‌اند. چون در قرآن کریم درباره حضرت داوود علیه السلام آمده است:

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ (انبیاء/ ۷۸-۷۹)؛ «و داود و سلیمان را (به خاطر آور)، هنگامی که در باره کشتزاری که گوسفندان قوم آن را شبانه چریده (و خراب کرده) بودند داوری می‌کردند، و ما شاهد قضاوت آنها بودیم؛ ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان تفهیم کردیم، و به هر یک از آنها (شایستگی) داوری، و علم دادیم، و کوه‌ها و پرندگان را مسخر داوود ساختیم که با او تسبیح (خدا) می‌گفتند، و ما قادر بر انجام این کار بودیم».

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾ (نمل/ ۱۵-۱۶)؛ «ما به داوود و سلیمان علم قابل ملاحظه‌ای بخشیدیم، و آنها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید؛ و سلیمان وارث داود شد، و گفت ای مردم! به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است».

و اینکه امام خمینی علیه السلام عدالت را شرط دانسته‌اند، چون در قرآن کریم آمده است:

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/ ۱۲۴)؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او به خوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستم‌کاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند)».

از آیه استفاده می‌شود که منصب الهی به ظالمین نمی‌رسد و ظالم غیر عادل است. بنابر این امام خمینی علیه السلام عدالت را شرط اساسی قرار داده‌اند.

شرائط خلیفه از نظر ابوالاعلی مودودی

ابوالاعلی مودودی هم برای خلیفه شرایطی قائل شده است ما اینجا بیان می‌کنیم:

۱) خلافت جمهور: اولین شرطی که از نظر ابوالاعلی برای خلیفه باید باشد این است که خلیفه را باید عموم مردم منتخب کنند. ایشان قائل به خلافت جمهور است. لذا می‌گوید: «یکی از مبنای نظام سیاسی اسلام اینست که همه مسلمان‌ها به عنوان یک مجموعه دارای خلافت الهی هستند و همین مبنا زیر بنای جمهوریت در اسلام است. همان طور که مبنای جمهوریت در نظام‌های غیر اسلامی حاکمیت عمومی مردم شناختند، در نظام جمهوری اسلامی خلافت اجتماعی مبنای این نظام قرار گرفته است.

این حاکمیت محدود که آن را خلافت می‌گویند، متعلق به شخص یا گروه خاص نیست، بلکه متعلق به همه مسلمان‌ها به طور عمومی است و مستلزم آن است که حکومت باید با رضایت مردم شکل بگیرد، با مشورت مردم فعالیت کند و تا وقتی که مردم خواستند حکومت کند. به همین علت ابوبکر راضی نبود که او را خلیفه خدا بنامند چون خلافت مستقیماً به او تعلق نگرفته بود بلکه خلافت از آن امت بود. در خلافت جایگاه واقعی او این بود که مسلمان‌ها با اختیار خویش این منصب را به او واگذار کرده بودند» (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۱۰: ۳۳۹).

مودودی در جای دیگر می‌گوید: نبی کریم برای خلافت و جانشینی خود هیچ برنامه ریزی و فیصله نکرد، ولی مسلمانان خودشان احساس کردند که اسلام اقتضای خلافت جمهور می‌کند. بنابر این آنجا نه برای پادشاهی بنیان گذاشته شد، نه کس با زور بر سراقدار آمد و نه کس برای حصول خلافت هیچ تلاش و کوشش کرد. بلکه برای خلافت نبی اکرم ﷺ حضرت ابوبکر را حضرت عمر منتخب کرد و تمام مسلمانان مدینه که در حقیقت نماینده تمام کشور اسلامی بودند بدون هیچ ترس و مطع او را پسندیدند و با او بیعت کردند (همان، ۳۷۶ و ۳۱۰).

نیز در مورد شرائط خلیفه که از نظر ایشان اولی الامر است می‌گوید: از نظر اسلام سوال درباره اوصاف، از اهمیت خاصی برخوردار است. قرآن و حدیث درباره این اوصاف ما را راهنمایی کرده است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۲) اسلام: چنانچه قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ (نساء/ ۵۹)؛ «ای مؤمنین! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و سر رشته داران از خودتان را اطاعت کنید».

از نظر مودودی سرپرستی جامعه اسلامی برای کسانی جایز است که اعتقاد کامل به باورها و سنت‌های دینی حاکم بر جامعه اسلامی داشته باشند؛

۳) مرد بودن: مودودی با استناد به آیه شریفه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...﴾ (نساء/ ۳۴) و حدیثی از بخاری از پیامبر گرامی اسلام (لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمرَهُمْ إِمْرَأَةٌ؛ قومی که زمام امور خود را به دست زن بسپارد، هرگز نمی تواند فلاح یابد) می گوید:

شرط است که حاکم جامعه اسلامی، مرد باشد؛ پیامبر اسلام فرموده است: هر جامعه ای که زن متولی امور آن باشد، رستگار نخواهد شد.

۴) بلوغ و عقل: مودودی در مورد شرط بودن عقل و بلوغ در حاکم اسلامی به استناد به قرآن کریم می گوید: قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (نساء/ ۵)؛ «اموالتان را به افراد سفیه ندهید؛ چون خداوند اموال، وسیله قیام در امور زندگی تان قرار داده است».

هنگامی که غیر بالغ و غیر عاقل حق تصرف در اموال خود را ندارند، به طریق اولی حق سرپرستی جامعه اسلامی را نخواهند داشت؛

۵) سکونت در کشور اسلامی: مودودی می نویسد: «سکونت در مملکت اسلامی و تابعیت آن را داشته باشد، قرآن کریم در این زمینه می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يِهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يِهَاجِرُوا﴾ (انفال/ ۷۲)؛ «آن هایی که ایمان آوردند و هجرت نکردند، برای شما هیچ بستگی با آن ها نیست تا هجرت کنند» (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۱۰: ۳۲۰). این ها مجموعه شرایطی است که در نگاه مودودی خلیفه و حاکم اسلامی و دیگر کارگزاران حکومت اسلامی باید آن ها را داشته باشند.

ایشان بعد از بیان این چهار صفات، می گوید: ولی این چهار صفات در بسیاری از مردم یافت می شوند. پس چه کسی را بعد از وجود این صفات منتخب کنیم؟ جواب این سوال از قرآن وحدیث واضح است.

۶) امین و صاحب تقوا باشد، ظالم، فاسق و فاجر نباشد.
قرآن می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾ (نساء/ ۵۸)؛ خداوند به شماها فرمان می دهد که امانت (منصب ها را) به اهل امانت (امین ها) بسپارید.

﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات/ ۱۳)؛ معزز و محترم ترین میان شما کسی است که بیشتر صاحب تقوا باشد.

﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ (کهف/ ۲۸)؛ شخصی را اطاعت نکنید که ما او را از یاد خود غافل نموده ایم. از خواهش نفس خود پیروی کرده است. و در امور خود حدود آشنا نیست (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۱۰: ۵۷۳).

از نظر مودودی کسی که عهده‌دار این منصب باشد، نباید ظالم، فاسق و فاجر و غافل از خدا باشد بلکه با ایمان، خداترس و نیکوکار باشد. اگر ظالم یا فاسقی امارت یا منصب امامت را غصب کند امارتش در نگاه اسلام باطل است. چون قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/ ۱۲۴).

﴿أَمْ جَعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ جَعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ (ص/ ۲۸).

پس صاحب منصب باید هم امین باشد و هم صاحب تقوا.

۷) حریص نباشد: قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا وَاللَّهِ لَا نُؤَيِّ عَلَى عَمَلِنَا هَذَا أَحَدًا سَأَلَهُ أَوْ حَرَّصَ عَلَيْهِ» (بخاری و مسلم)؛ «بخدا! ما کسی را بر منصبی از حکومت خود تعیین نمی‌کنیم که او خودش طالب آن یا حریص بر آن باشد».

«إِنَّ اخْوَتَكُمْ عِنْدَنَا مَن طَلَبَهُ» (ابو داود)؛ از نظر ما خائن‌ترین شما کسی است که خودش طالب آن باشد.

۸) علم و دانش: کسی که عهده‌دار این منصب باشد نباید جاهل و نادان باشد. بلکه صاحب علم، دانا و معامله فهم باشد و توانایی کافی برای اداره کردن خلافت را داشته باشد. چون در قرآن کریم آمده است:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (نساء/ ۵)؛ «اموال‌تان را به کسانی نسپارید که نادان هستند، چون این برای زندگی‌تان مهم است».

نیز در قرآن آمده است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (زمر/ ۹)؛ «ای پیامبر بگو! آیا کسانی که صاحب علم هستند و کسانی که علم ندارند مساوی و برابرند؟».

نیز در قرآن آمده است: ﴿قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ (بقره/ ۲۴۷)؛ نبی گفت که خداوند برای حکمرانی او (طالوت) را بر شما ترجیح داده است و او را در علم و جسم فراوانی عطا کرده است (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۱۰: ۳۲۲؛ مودودی، خلافت و ملوکیت، ۲۰۱۵: ۳۹-۴۲).

مودودی در جای دیگر در مورد شرط علم و آگاهی چنین می‌نویسد:

هر مسلمان که قدرت تجارب کامل‌تر را دارا بوده و دانش متکامل نسبت به اصول اسلامی داشته باشد، اجازه دارد قانون خدای را در هنگامی که ایجاب کند تفسیر نماید؛ (مودودی، نظریه سیاسی اسلام، بی‌تا: ۲۹) نیز می‌گوید: اساس انتخاب این است که منتخب شده، باید از روح اسلام علم و آگاهی برخوردار از سیرت اسلام خدا ترس و صاحب تدبّر باشد (مودودی، اسلام کا نظام حیات، ۲۰۰۴: ۱۹).

۹) بدعت گزار نباشد: «مَنْ وَقَّرَ صَاحِبَ بَدْعَةٍ فَقَدْ آعَانَ عَلَى هَدْمِ الْإِسْلَامِ» (بیهقی)، اگر کسی صاحب بدعت را اعانت و عزت کند، گویا او اسلام را منهدم کرده است.

۱۰) عادل باشد: در قرآن کریم می‌خوانیم: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (ص/۲۶)؛ «ای داوود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس در میان مردم با حق حکم و فیصله کن از خواهش نفس خود پیروی نکن. مبدا این تو را از راه حق گمراه کند» (مودودی، خلافت و ملوکیت، ۲۰۱۵: ۳۴).

پس بنابراین کسی که فاقد این شرائط باشد، نمی‌تواند برای این منصب انتخاب شود (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۱۰: ۳۲۱).

نتیجه

از نظر امام خمینی علیه السلام، خلافت و ولایت از شئون امامت است و امامت همان جانشینی پیامبر اسلام است و باید آن را خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حکم خداوند تعیین کند و تعیین هم کرده است. ابوالاعلی مودودی خلافت را جانشینی رسول نمی‌داند بلکه جانشینی خداوند می‌داند به خاطر آیه ۵۵ سوره نور. به نظر ایشان این آیه به دو مطالب کلیدی اشاره می‌کند.

۱. خلافت انسان نه حاکمیت انسان ۲. خلافت عموم نه خلافت فرد، گروه یا قشر خاص

مشروعیت حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نگاه هر دو متفکر از آن خدا است. ولی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر امام خمینی علیه السلام، مشروعیت حکومت امام و ولی فقیه هم از آن خدا می‌باشد. درحالی که مودودی مشروعیت حکومت را از عموم مردم می‌داند و قائل است که هر کس را امت انتخاب کند همان شخص خلیفه و حاکم می‌شود.

از نظر امام خمینی علیه السلام رأی مردم در مشروعیت ولی فقیه هیچ نقشی ندارد بلکه فقط در مقبولیت اقامه حکومت نقش دارد. ولی از نظر مودودی رأی مردم نقش آفرین است و رأی مردم خلیفه و حاکم را مشروعیت می‌بخشد.

از نظر امام خمینی علیه السلام بعضی از شرائطی که برای نبی هست، برای خلیفه‌اش هم ضروری است. مثلاً خلیفه باید از طرف خداوند منصوب شده باشد، علاوه بر شرط مذکور، پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت.

ابوالاعلی مودودی هم برای خلیفه شرایطی قائل شده است. مثلاً این است که خلیفه را باید عموم مردم انتخاب کنند. اعتقاد کامل به باورها و سنت‌های دینی حاکم بر جامعه اسلامی داشته باشند؛ امین و صاحب تقوی باشد و نیز علم و دانش داشته باشد.

منابع

۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث والأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش.
۲. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۴.
۳. آل عبدالجبار، شیخ محمد بن شیخ عبدالحی، الهادی، قم: الشَّهْبِ الثَّوَابِ، ۱۴۱۸ ق.
۴. تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبد الله، شرح العقائد النسفیة، تحقیق محمد عدنان درویش، بیروت: بی تا.
۵. تیجانی، محمد، لا کون مع الصادقین، قم: مؤسسه انصاریان، بی تا.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۷. خمینی، روح الله، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب البیع، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.
۸. خمینی، روح الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ بیست و نهم، ۱۳۹۴ ش.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن احمد، مفردات الفاظ قرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
۱۰. شیخ انصاری، فرائد الاصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۱. شیخ عبدالحسن، المناظرات فی الامامة، قم: انوار الهدی، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین، تحقیق و تعلیقه غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ق.
۱۳. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، تحقیق غفاری، قم: جامعه مدرسین، بی تا.
۱۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: الاعلمی، ۱۴۴۱ ق، و ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ق.
۱۶. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، مكتبة النشر الثقافة الاسلامیة، طبع الثانیة، ۱۳۶۷.
۱۷. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۸. علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۹. فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، قم: هجرت، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.
۲۰. کلینی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، بیروت: دارالاضواء، بی تا.
۲۱. مغنیه، محمد جواد، الشیعة فی المیزان، بیروت: دارالشروق، ۱۳۹۹.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و دوم، ۱۳۷۷ش.
۲۳. مودودی، ابو الاعلی، اسلام کا نظام حیات، لاهور، پاکستان: اسلامک پبلیکیشنز، ۲۰۰۴م.
۲۴. مودودی، سید ابوالاعلی، اسلامی ریاست (اسلامی انقلاب کی راہ)، لاهور پاکستان: اسلامک پبلیکیشنز، ۲۰۱۰م.
۲۵. مودودی، سید ابوالاعلی، تفہیم القرآن، لاهور پاکستان: اداره ترجمان القرآن، چاپ سی و چہارم، ۲۰۰۲م.
۲۶. مودودی، سید ابوالاعلی، خلافت و ملوکیت، لاهور پاکستان: اداره ترجمان القرآن، ۲۰۱۵م.
۲۷. المیلانی، السید علی الحسینی، شرح منہاج الکرامہ فی معرفہ الامامہ لابی منصور الحسن یوسف الشہیر بالعلامہ الحلّی والرد علی منہاج السنہ لابن تیمیہ، قم: انتشارات الحقائق، ۱۴۲۸ق-۱۳۸۶ش.